

نسل کشی هنوز پایان نگرفته است

اسرائیل که تصمیم گرفته است دیگر «خرگوش» نباشد، حالا خودش یک درنده شده است. نیما دریامدی

ستون نویس ایرانی تبار سوئدی

ترجمه علی امیدی

یادداشت مترجم:

این نوشته را از روزنامه «سیتی»، سه شنبه چهارم اکتبر ۲۰۰۵ برگرفته ایم. سیتی یکی از روزنامه های پرتیراژ صبح در سوئد می باشد که به رایگان توزیع می شود. نویسنده در پی سفری به اسرائیل و دیدار از موزه یادمان جنایات نازی ها علیه یهودیان، احساس خود را از این دیدار چنین بیان می کند:

پیر مردی روی صفحه تلویزیون توضیح می دهد که چگونه گرسنگی کشیده است و می گوید: «وقتی سهمیه نان پدرم را دزدیدند، تصمیم گرفتم که دیگر هرگز پای بند به اخلاق نباشم. ما در جنگل بسر می بردیم. جائی که فقط حیوانات درنده زنده می مانند. حیوانات کوچک مثل خرگوش ها بلعیده می شوند».

* * * * *

«یاد واشم» موزه نسل کشی یهودیان در بیت المقدس است. در این نمایشگاه، دیوارهای تنها کریدور آن از دو سو، سفر دراز یهودیان را در راستای صدها سال نشان می دهد و احساس دیدارکننده را به خود جلب می کند.

در این نمایشگاه چیزی که تا به حال ندیده و یا در باره اش نخوانده باشم وجود ندارد. ولی بهر حال انبوه رنجهای محفوظ و نگه داری شده بر همه چیز غالب است. دوست ندارم در برابر دیگران گریه کنم. اینجا در واقع برای من جای مناسبی نیست. نامه ها، عکسها و فیلمهایی که در آنها بازنشستگان از خاطرات باور نکردنی دوران کودکی شان یاد می کنند، موضوعاتی متعلق به گروهی از انسانها، که از دیدگاه انسانی، رفتاری غیر انسانی را که بر آنها اعمال شده است بر می شمردند. در هر غرفه جدید سوزشی به چشمانم سرایت می کند و من مقاومت می کنم.

این بار بر خلاف گذشته، در بر خورد با ماجرای نسل کشی یهودیان، احساس می کنم که بعدی از این فاجعه نادیده گرفته می شود. همیشه نسل کشی را چیزی پایان یافته می انگاشتم که دیگر نباید تکرار شود. اما نسل کشی پایان نگرفته است.

تاثیرات آن ادامه دارد. هنوز از آن نسل کشی همچون سندی استفاده می شود که به اسرائیل حق می دهد (بهر شکلی) از خود دفاع کند و همدردی جهانیان را به سوی مردم خویش جلب نماید. اما یک اشغالگری با همه جنایاتش در پشت آن نسل کشی پناه گرفته است.

به راحتی می توان فهمید که ملتی برای آنکه نسل کشی را بار دیگر، خود، تجربه نکند به همه کار دست می زند. به همه کار، از جمله اعمال ستم علیه ملتی دیگر... اسرائیل که تصمیم گرفته است دیگر «خرگوش» نباشد، حالا خودش یک درنده شده است. در اولین روز اقامتم در فلسطین، سر یک کودک از فاصله ای نزدیک مورد اصابت گلوله (اسرائیلی) قرار گرفت. روز دوم خبر رسید که زنی باردار دو قلوهای خود را از دست داده زیرا در پست نگهبانی (اسرائیلی) اجازه عبور به سوی بیمارستان به او نداده اند. روز بعد شاهد خانه ای بودم که توسط بولدوزر (اسرائیلی) ویران شده بود. یک خانواده هشت نفره از کودک و زن و پیر، در هم شکسته شده بود. دست آخر، آن روز که منع عبور و مرور بود کودکی به خاطر حضورش در یک بالکن گلوله خورد.

بیرون موزه پیکره یاد بود یک کودک دیده می شود. در محل ورودی آن، عکس بچه هایی با لُپ های گرد به چشم می خورد. نمی خواهم فکر کنم که عکس، نمایانگر آخرین روزهای کودکان باشد.

در اتاقی تاریک و پوشیده از آئینه، شمع کوچکی توسط آئینه ها دو تا می شود و بازتاب دوباره آنها، تعداد شمع ها را به بی نهایت می رساند. آدمی احساس می کند که در فضائی پر ستاره و بی انتها قرار گرفته است. هر ستاره ای نامی دارد که صدائی آن را می خواند و عمر کودک را بیان می کند. نام بچه هائی که در کوره ها سوختند و به شکل دود از دودکش به آزادی راه یافتند! تسلیم می شوم و خود را به گریه می سپارم. ساکت و آرام...

روزی هم بنای یاد بود برای کودکان فلسطینی ساخته خواهد شد. آنگاه فرزندان ما از ما خواهند پرسید که چرا کاری نکردیم.

۵ اکتبر ۲۰۰۵